

بررسی عناصر و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای و حماسی در ضرب‌المثل‌های رایج استان فارس

میثم زارع^{۱*} - زهرا ریاحی‌زمین^{۲**}

دانشجوی دکتری ادبیات غنایی دانشگاه شیراز - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

چکیده

ضرب‌المثل‌ها بخش بزرگی از فرهنگ یک قوم را تشکیل می‌دهند و آیینۀ تمام‌نمای اندیشه، ذوق، آداب و رسوم و عادات جامعه محسوب می‌شوند. لازم به ذکر است که اسطوره‌ها و باورهای اسطوره‌ای در ساخت مثل‌ها دخیل هستند؛ زیرا مثل‌ها به عنوان قسمت مهمی از فرهنگ عامه نه تنها ریشه در تاریخ بلکه ریشه در اساطیر و مذاهب کهن نیز دارند. هدف از این پژوهش به شیوۀ توصیفی - تحلیلی، بررسی عناصر و بن‌مایه‌های حماسی و باورهای اسطوره‌ای انعکاس یافته در مثل‌های استان فارس از جمله شخصیت‌های شاهنامه و باورهای اسطوره‌ای اژدها، سیمرغ، آب، آتش، خروس، دختر و اعداد است. نتایج پژوهش حاکی از آن است که بدون برقرار ساختن پیوند میان ضرب‌المثل و اسطوره نمی‌توان به معنای روشنی دست یافت. بن‌مایه‌های اساطیری موجود در ضرب‌المثل‌های استان فارس در برگزیده مفاهیمی غنی همچون قدرت، زیبایی، اصل و نسب، آگاهی، بخت و اقبال، پاکی و... است. همچنین مشخص شد که مهم‌ترین شخصیت حماسی که در ضرب‌المثل‌ها بازتاب یافته، شخصیت رستم است؛ شایان ذکر است روایت نقّالان در ساخت مثل‌ها تأثیرگذار بوده است. درون‌مایه بسیاری از این ضرب‌المثل‌ها، متأثر از باورها و آیین‌های گذشته است. برخی از این باورها، پس از آمدن اسلام و فرهنگ اسلامی به ایران، رنگ اسلامی به خود گرفته‌اند.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، حماسه، ضرب‌المثل، استان فارس، بن‌مایه.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۵/۰۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۷/۰۲

*Email: meysamzare3750@yahoo.com

**Email: z.riahizamin@shirazu.ac.ir (نویسنده مسئول)

این مقاله برگرفته از رساله دکتری ادبیات غنایی دانشگاه شیراز است.

مقدمه

استان فارس از دیرینه‌ترین کانون‌های تمدن و فرهنگ ایران زمین است. شواهد و آثار باستانی نشانگر قدمت چند هزارساله این سرزمین است به‌ویژه اینکه دو حکومت هخامنشیان و ساسانیان در این منطقه شکل گرفته‌اند. این پیشینه تاریخی باعث شده است که مردمان استان فارس با اعتقادات و باورهای ریشه‌دار ملی و اساطیری پیوند برقرار کنند. این بن‌مایه‌های اساطیری و حماسی یکی از عناصر سازنده هویت ملی هستند که نشان دهنده اندیشه و ریشه‌های یک سرزمین به شمار می‌آیند. این عناصر در ساخت مثل‌ها در سرزمین ایران دخیل بوده‌اند، بنابراین ضرب‌المثل‌های رایج استان فارس که بر پایه این بن‌مایه‌ها شکل گرفته، دارای اشتراکاتی با سایر نقاط ایران است. در این نوشتار تلاش بر این است تا برخی از شخصیت‌های حماسی و اسطوره‌های از جمله رستم، اسفندیار، افراسیاب و کیکاووس، اشکبوس، ضحاک، گیو، سهراب و باورهای اسطوره‌ای اژدها، سیمرغ، آب، آتش، خروس، درخت و اعداد در ضرب‌المثل‌های رایج استان فارس مورد بررسی قرار گیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

اهمیت و ضرورت پژوهش

بسیاری از مسائل فرهنگ عامه از جمله ضرب‌المثل‌ها با توجه به عوامل گوناگون دستخوش تغییرات فراوان شده‌اند و در خطر فراموشی قرار دارند، بنابراین پژوهش‌هایی از این نوع ضرورت دارد. این پژوهش منجر به شناخت هر چه بیشتر پیوند مثل و اسطوره می‌شود و کمک شایانی برای دریافت و درک هر چه بیشتر مثل‌ها و نگرش مردم عامه به جنبه‌های گوناگون زندگی است.

روش و سؤال پژوهش

این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی و مراجعه به منابع کتابخانه‌ای انجام شده است برای این منظور پس از مطالعه منابع و آثار مربوط به ضرب‌المثل‌ها، اسطوره و حماسه، مثل‌های استان فارس که این عناصر در آنها برجسته بود، انتخاب و یادداشت شد. سپس با طبقه‌بندی و تحلیل این یادداشت‌ها چارچوب نظام‌مندی ارائه شد. از آنجا که به علت پهناور بودن استان فارس کار میدانی، کار بسیار طولانی و وقت‌گیری بود، جامعه آماری تحقیق، ضرب‌المثل‌های چاپ شده استان فارس است. البته با توجه به اینکه برخی از مثل‌ها در فرهنگ شفاهی مردم به کار می‌رود، اما در کتاب‌ها ثبت نشده برای بهتر و مستندتر شدن تحقیق به صورت محدود کار میدانی نیز صورت گرفته است. پژوهش حاضر سعی در پاسخ به پرسش‌های ذیل دارد:

- ۱- کدام یک از بن‌مایه‌ها و عناصر اساطیری و حماسی در ضرب‌المثل‌های رایج فارس بازتاب یافته است؟
- ۲- این بن‌مایه‌ها در ضرب‌المثل‌های فارس نشان‌دهنده کدام باور و اعتقاد است و این مثل‌ها در بین مردم چه کاربردی دارند و چه تغییراتی کرده‌اند؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهشی درباره بررسی عناصر و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای و حماسی در ضرب‌المثل‌های رایج استان فارس صورت نگرفته است، اما برخی پژوهش‌ها به ضرب‌المثل‌ها و بن‌مایه‌های اساطیری پرداخته‌اند که به آن‌ها اشاره می‌شود: ذوالفقاری (۱۳۸۶)، در مقاله «هویت ایرانی و دینی در ضرب‌المثل‌های فارسی» مؤلفه‌های ملی مانند زبان، اسطوره، سنت و... و مؤلفه‌های دینی مانند آیات و احادیث، مکان‌های مذهبی، آداب و اعمال و... را بررسی کرده است. در مبحث مؤلفه‌های ملی در بخش اسطوره و قهرمانان ملی از سیزده شخصیت نام می‌برد که

در ۲۳۵ مثل آمده است. مثل‌هایی که ذوالفقاری آورده است، تنها مثل «نوشدارو بعد از مرگ سهراب» در مقاله حاضر آمده است که به جای نوشدارو نیز بی‌هوشدارو به کار رفته است. همو (۱۳۸۷)، در مقاله «قهرمانان شاهنامه در ضرب‌المثل‌های فارسی» بسامد حضور نام هر یک از قهرمانان شاهنامه را که نام آن‌ها در امثال فارسی به کار رفته استخراج نموده است که به ترتیب رستم با ۳۷ مثل، سهراب با ۱۳ مثل، سیاوش ۸ مثل، افراسیاب و رخس با ۶ مثل، بیژن با ۵ مثل، ضحاک و بهمن با ۳ مثل و اسفندیار با ۲ مثل، کاوه و دیو با یک مثل در ضرب‌المثل‌ها بازتاب داشته‌اند. مقاله حاضر در بخش شخصیت‌های حماسی تنها در بخش سهراب، ضرب‌المثلش همانند مقاله ذوالفقاری است. در بخش رستم نیز برخی مثل‌ها شبیه هستند، اما دیگر مثل‌ها یا تغییراتی داشته و یا در مقاله ذوالفقاری اصلاً نیامده است. عزیزی‌فر (۱۳۹۴)، در مقاله «بررسی بن‌مایه‌های اساطیری در *درب‌نامه* طرسوسی» به بررسی شخصیت‌های اساطیری مانند کیومرث، جمشید، طهمورث، حضرت آدم، ادریس و.. موجودات اساطیری مانند اژدها، سیمرغ، مار و... و موجودات فراواقعی پرداخته و به این نتیجه رسیده است که باورهای اساطیری در این کتاب هم منشأ ایرانی و هم منشأ اسلامی و سامی دارد. رحیمی و همکاران (۱۳۹۹)، در مقاله «بررسی بن‌مایه‌های اساطیری در افسانه سیستانی *نهنگ بور و شهزاده*» برخی از بن‌مایه‌های مطرح در این افسانه از جمله اژدهاکشی، افروذیت، آزار نرساندن به آتش و... را بررسی کرده است.

بحث و بررسی

بررسی شخصیت‌ها و مکان‌های اسطوره‌ای و حماسی در ضرب‌المثل‌های

استان فارس

ایرانیان با فرهنگ غنی و تاریخ درازدانی که دارند، شخصیت‌های اسطوره‌ای بسیاری دارند که در متون حماسی و اسطوره‌ای این سرزمین بازتاب یافته است.

«اسطوره‌ها به تثبیت مفاهیم موجود در عوالم درونی و بیرونی جامعه می‌پردازند و بازتاب آن در فرهنگ مردم خصوصاً مثل‌ها، حکم زنده کردن آمال و آرزوهای فرو خفته را دارد. اسطوره‌های ملی که در بستر زمان شکل می‌گیرند، نمایش قدرت ملی و تقویت مردمی و روانی آنان است.» (ذوالفقاری ۱۳۸۷: ۱۶۳)

الف) رستم: رستم شخصیت اسطوره‌ای است که بیشترین بازتاب را در مثل‌های استان فارس دارد. او که بزرگترین قهرمان اسطوره‌ای مردم ایران است در مثل‌ها نماد شجاعت و قدرت است، اما معمولاً رستم را در تقابل با شخص مخاطب می‌آورند تا نداشتن قدرت و زورمندی او را در مقابل اسطوره قدرت‌مندی به رُخس بکشند. هرگاه بخواهند از خوش‌قد و قامتی و قدرتمندی کسی سخن به میان بیاورند، مثل زیر را به کار می‌برند و او را به رستم مانند می‌کنند.

مثل رستم (قلی‌پور ۱۳۸۴: ۲۸۸)

نمود نام رستم در مثل دیگری از این استان دیده می‌شود:

دلی خواهد که بار غم کشد تنی خواهد تن رستم کشد
(رویین اهلی ۱۳۹۶: ۱۲۳)

کاربرد این مثل هنگامی است که بخواهند بر این مسأله تاکید کنند که همه افراد تحمل غم و مسائل و مشکلات زندگی را ندارند. همان‌گونه که تنی چون تن رخس باید باشد تا بتواند رستم تنومند را با خود حمل کند. این مثل در *امثال* و حکم *دهخدا* به شکل «رخس باید تا تن رستم کشد» (دهخدا ۱۳۶۱: ۸۶۵) آمده است.

هنگامی که بخواهند به کسی که تنومند است، اما ناتوان، بی‌جریزه و ترسو است، کنایه بزنند، می‌گویند:

رستم صولت، آفندی پیزی. (بهریزی ۱۳۴۸: ۳۰۲)

تقابل فرد ضعیف با رستم از دیگر مواردی است که در ضرب‌المثل‌ها دیده می‌شود. هرگاه انسان ضعیفی قصد انجام کار سختی را دارد، او را در مقابل رستم قرار می‌دهند. این تقابل گویا در مواردی با هدف روحیه دادن فرد و الگو قراردادن رستم برای انسان ضعیف و گاهی برای تضعیف افراد و خواری آنان استفاده می‌شود:

رستم از اره کشیدن گ...ید / تو آگه اره بکشی م...ینی (خدیش ۱۳۷۹: ۲۰۷)

یکی از کارهای رستم گذشتن از هفت‌خوان است. رستم از هفت‌خوان گذشته و هفت مرحله دشوار نبرد با شیر، گذر از بیابان خشک، کشتن اژدها، کشتن جادوگر، جنگ با اولاد مرزبان، جنگ با ارژنگ دیو و جنگ با دیو سپید را طی کرده بود تا توانست به مازندران برود و کیکاوس را از دست دیو سپید آزاد کند. بنابراین اگر کسی بخواهد دست به کار سختی بزند، کارش را همانند گذشتن رستم از هفت‌خوان می‌دانند.

از هفت‌خوان رستم گذشتن (رضایی ۱۳۸۷: ۴۹۲)

در برخی مثل‌ها دیده می‌شود که کسی در عین بزدلی و ترسویی، مدعی شجاعت و رشادت باشد، به او می‌گویند: رستم کله‌دست (خدیش ۱۳۷۹: ۱۲۳)

رستمی که دستش کُل (شل یا ناقص) است. البته به نظر می‌رسد علاوه بر اینکه این مثل می‌تواند به شخصیت اسطوره‌ای رستم مربوط باشد، می‌تواند درباره رستم کله‌دست نیز باشد. رستم کله‌دست یا رستم یک دست را می‌توان در کتاب‌هایی جز شاهنامه و کتاب‌های حماسی جستجو کرد؛ در داستان هفت‌لشکر، اسب رستم را می‌دزدند و رستم طی هفت‌خوان شبیه به هفت‌خوان شاهنامه رخس را بر می‌گرداند. (هفت‌لشکر ۱۳۷۷: ۳۳۷-۳۳۴) یا داستان دیگری از رستم کله‌دست در کتاب فردوسی و شاهنامه انجوی شیرازی آمده است. (۱۳۶۹: ۵۷-۳۰)

ضرب‌المثل «رستم و یک دست اسلحه» (آل‌ابراهیم ۱۳۹۳: ۲۴۳) نیز از ضرب‌المثل‌های رایج استان فارس است. هنگامی که بخواهند کمبود امکانات را نشان دهند یا زمانی که چیزی از کسی می‌خواهند، می‌گویند همین را دارم.

ضرب‌المثل «مثل رستم زمین خورده» (کمال‌دار ۱۳۷۶: ش ۴۷۵۲) درباره کسانی است که زمانی صاحب مقام بوده و بعد از آن مقام و موقعیت خود را از دست داده‌اند، به کار می‌رود.

مادر رستم نیز در برخی مثل‌ها به کار رفته است، به گونه‌ای که هر گاه بخواهند تنومندی و قدرتمندی زن یا دختری را نشان دهند، او را به مادر رستم تشبیه می‌کنند.

انگا دُوا رستم^(۱) (انگار مادر رستم)

یا اینکه ضرب‌المثل «ننه رستم تا چهل روز تر زاست» (آل‌ابراهیم ۱۳۹۳: ۱۶۹) مادر رستم تا چهل روز درد زایمان (آب زایمان) دارد؛ دلالت بر کار دشوار و طاقت فرسا دارد.

در ضرب‌المثلی دیگر نام رستم همراه با اشکبوس به کار می‌رود. اشکبوس، پهلوان تورانی که در جنگ با رستم کشته می‌شود؛ نبرد رستم با اشکبوس یکی از داستان‌های جذاب شاهنامه محسوب می‌شود. در مثل زیر که در جنوب فارس کاربرد داشته، نام اشکبوس به کار رفته است. منظور این است اگر تلاش و فکر انسان این باشد که وسایل آسایش و راحتی خود را در هنگام سختی فراهم کند، بهتر از آن است که بیهوده از گذشته خود یاد کند و فقط افتخارات و غرور گذشتگان برای او باقی بماند.

زمستون و چاله پر چلوس / به آ صحبت رستم و آشکوس. (عسکری چاودری و خدادای ۱۳۹۰: ۲۰۳)

زمستون و چاله پر چلوس (چوب نیم سوخته درون آتش) بهتر از صحبت رستم و اشکبوس است.

این مثل برخلاف مثل‌های پیشین، نگاه مثبتی به شخصیت رستم ندارد؛ البته با توجه به اینکه عامه از نظر اقتصادی قشر ضعیفی هستند، مسلماً اسباب آسایش داشتن برایشان بسیار مهم بوده است.

در ضرب‌المثل‌ها نه تنها رستم، بلکه رخس او بازتاب یافته است. اسب رستم در زیبایی زبازد بوده و در شاهنامه نیز بر جنبه زیبایی رخس با صفاتی چون رخشان و رخشنده اشاره شده است:

سوی رخس رخشان برآمد دمان
چو آتش بجوشید رخس آن زمان
(فردوسی ۱۳۸۴: ۱۳۷)

و از نظر جسمی نیز بر و یالش فربه است و میانش نزار است و رنگارنگ است و گوشش همانند خنجر باریک است. (همان: ۱۱۹) در ضرب‌المثل‌ها نیز هرگاه بخواهند زیبایی کسی یا چیزی را به تصویر بکشند، مثل «انگاری رخس رستم» (جعفری و جعفری ۱۳۸۶: ۲۰۳) را می‌آورند.

ب) **اسفندیار**: اسفندیار از شخصیت‌های اساطیری است که در گسترش دین بهی نقش به‌سزایی داشته است. اسفندیار به معنی دانه مقدّس در *اوستا*، سپنتوداته^۱ و در پهلوی سپنت دات، مرکب از دو جزء است. جزء اول سپنتو به معنی مقدّس و جزء دوم داته از مصدر دا به معنی آفریدن؛ یعنی آفریده (خرد) پاک و بدین معنی در فروردین‌یشت بند ۹۳ و ویسپرد کرده ۱۹ بند ۱ آمده است. (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل واژه اسفندیار) همچنین نام اسفندیار در *اوستا* به صورت سپندوات و با لقب تخم به معنای دلیر آمده است و در فروهر یشت فروردین پاک اسفندیار دلیر مورد ستایش قرار گرفته است. (عفیفی ۱۳۸۳: ۴۳۶)

نمود اسفندیار در ضرب‌المثل «آگه پدر باشه اسفندیار/ آخور شیر مادر بیاید به کار»، (رحیمی و هاشمی ۱۳۸۸: ۱۱۱۶) نشان از دو نکته اخلاقی مهم در زندگی روزمره آدمی دارد. اول اینکه احترام به مادر لازم و ضروری است و دوم اگر انسان دارای پشتوانه محکم هم باشد، اما اصل مهم این است که ادب در ذات او نهادینه شده باشد. بنابراین در این ضرب‌المثل رایج دو امر اخلاقی احترام به مادر و رعایت ادب نهفته شده است. مفهوم دوم این ضرب‌المثل در مثل معروف «ادب مرد به ادب است نه نسب» نمایان است.

ج) **افراسیاب و کی کاووس**: افراسیاب از شخصیت‌های اساطیری است که در متون اساطیری نقش منفی دارد. معنای نام افراسیاب کسی که به هراس می‌اندازد که می‌تواند نشانه‌ای از سرشت اساطیری هول‌انگیز او باشد. (آیدنلو ۱۳۸۲: ۲) البته این شخصیت اساطیری یک بار فرّکیانی را به دست می‌آورد؛ هنگامی که زنگیاب دروغ‌پرست از دشمنان ایران را می‌کشد، اما فرّ بعد از او می‌گریزد. (صفا ۱۳۸۴: ۶۱۸).

کی کاوس از شاهان اساطیری است که در *شاهنامه*، پادشاهی خودکامه، سبک سر و خام کار است. (کزازی ۱۳۷۰: ۶۹) اما در اسطوره‌ها از مجموع آنچه درباره

کاووس در *اوستا* آمده، چنین برمی‌آید که او از سلاطین مقتدر کیانی و دارندهٔ فرّ و نیرومندی بوده است. (پورداوود ۱۳۷۷: ۲۱۵)

در ضرب‌المثل‌های استان فارس در یک ضرب‌المثل افراسیاب و کی‌کاووس در کنار هم آمده‌اند و کاربرد آن هنگامی است که بخواهند کسی را تشویق کنند: نسب از دو جا دارد این نیک پی / ز افراسیاب و ز کاووس کی. (حسنی و نعمت‌اللهی ۱۳۹۲: ۹۴۰)

این مثل بر انتقال صفات از اجداد به فرزندان، به وسیله هم پدر و هم مادر، تأکید دارد.

باید گفت که با اینکه افراسیاب در اساطیر و *شاهنامه*، چهره‌ای منفی است، اما در این مثل که موضوع آن کیخسرو، شاه آرمانی *شاهنامه* است، افراسیاب منفی نیست، زیرا نسبش به فریدون می‌رسد. کیخسرو نیز که از شاهان اساطیری و خوب *شاهنامه* است، در پاسخ به زال، به نسب خود افتخار می‌کند:

نیبرهٔ جهاندار کاووس کی دل افروز و با دانش و نیک پی
بمادر هم از تخم افراسیاب که با خشم او گم شدی خورد و خواب
نیبرهٔ فریدون و پور پشنگ از این گوهران چنین نیست ننگ
(فردوسی ۱۳۸۴: ۶۱۰)

حتی حافظ نیز به بزرگی افراسیاب اشاره کرده است:

شوکت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او در همهٔ *شاهنامه*‌ها شد داستان
(حافظ ۱۳۸۰: ۲۶۴)

د) سهراب: سهراب، فرزند رستم است که به دست پدر کشته می‌شود و تنها در یک مثل به نام وی اشاره شده است که در مفهوم فرصت‌سوزی به کار می‌رود. بدین معنی که علاج واقعه بعد از وقوع آن هیچ سودی ندارد. این مثل زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که بخواهند بگویند ابزار و وسایل در هنگام نیاز، نایاب اما پس از رفع نیاز فراوان می‌شود.

بی‌هوشداری بعد مرگ سهراب (ملک‌زاده ۱۳۸۳: ۷۶)

در روایت مکتوب *شاهنامه* از نوشدارو صحبت نشده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد این مثل برگرفته از روایت‌های مردمی *شاهنامه* است که نقالان روایت

می‌کردند. «فهمید پسر خودش است هی بر سر زد و زاری کرد و سراغ بیهوش دارو فرستاد ولی تا رسید سهراب از بین رفته بود.» (انجوی شیرازی ۱۳۶۹: ۱۳۲)

به طور کلی می‌توان گفت شخصیت‌های اساطیری که در شاهنامه تغییر شکل داده و وارد داستان‌های حماسی شاهنامه شده‌اند، دوباره در ضرب‌المثل‌ها تغییر یافته و ساده‌تر شده‌اند. بیشتر ضرب‌المثل‌ها بر اساس قصه‌هایی ساخته شده‌اند که نقلان آن‌ها را می‌خوانده‌اند و روایت می‌کرده‌اند؛ به همین دلیل داستان‌هایی که بیشتر مورد علاقه نقلان و مردم بوده است، در مثل‌ها نمود یافته‌اند. این تغییر شکل بر اساس سلیقه عامه برای ملموس ساختن آنها و تأثیرپذیری در زندگی بوده است

ه) گیو: گیو در ادبیات دینی دوره ساسانی از جاودانانی است که همراه کیخسرو ناپدید می‌شود. در شاهنامه پسر گودرز و داماد رستم است و مهم‌ترین کار او بازگرداندن کیخسرو از توران به سرزمین ایران است. (یاحقی ۱۳۹۱: ۷۱۲) پس از آمدن کیخسرو به ایران، بین ایران و توران جنگ دوازده رخ اتفاق می‌افتد که تورانیان شکست سختی می‌خورند، مثل «ز تورانیان چقدر بخت برگشته بود/ که گیو الف چشم دو تن کشته بود»^(۲) بر پایه این جنگ شکل گرفته است و هرگاه بخواهند نهایت بدبختی کسی را نشان دهند، این ضرب‌المثل گفته می‌شود. البته در *امثال و حکم دهخدا* به جای گیو، میلاد گرگین آمده است (۱۳۶۱: ۳۳۱) که با متن شاهنامه نیز هماهنگ است. در شاهنامه نیز خبری از گیو الف چشم نیست بلکه در روایات شفاهی می‌توان گیو الف چشم را دید (انجوی شیرازی ۱۳۶۹: ۱۴۸). همان‌گونه که گفته شد روایات شفاهی در ساخت ضرب‌المثل‌ها تأثیر زیادی دارند.

و) ضحاک: یکی از شخصیت‌هایی که در مثل‌های استان فارس به کار رفته، ضحاک است. ضحاک در *اوستا* به شکل اژدهایی سه سر است که مظهر پلیدی، تنگسالی و شومی است. شکل تحول یافته آن در شاهنامه به صورت پادشاهی ستمگر ظاهر می‌شود (بهار ۱۳۸۶: ۱۱۰-۱۱۱) ستمکار و ظالم بودن ضحاک باعث شکل‌گیری مثل «انگا ضحاک»^(۳) شده است. با به کار بردن این مثل تلاش می‌کنند

تا رفتارهای فرد را تعدیل کنند. یکی از کارکردهای اسطوره بررسی رفتارهای فرهنگی، اجتماعی و تربیتی ملت‌ها است. (اسماعیل‌پور مطلق ۱۳۸۷: ۱۶)

ز) مکان‌های اسطوره‌ای: استان فارس به دلیل پیشینه تمدنی که دارد از نظر تاریخ و فرهنگ یکی از پربارترین اقلیم‌های ایران است. بسیاری از زمینه‌های تاریخی و فرهنگی، زادگاهش فارس است که این امر باعث شده، نام‌گذاری بسیاری از مکان‌های جغرافیایی این استان برگرفته از باورهای اساطیری و حماسی باشد. مکان‌های جغرافیایی اساطیری در واقع دارای چشمه، کوه، شهر، درختان ویژه خود است (واحددوست ۱۳۷۹: ۳۶۹) برخی از این مکان‌ها در ضرب‌المثل‌ها بازتاب یافته‌اند. هر گاه بخواهند نهایت بدطینتی و بدذاتی کسی را نشان دهند، مثل زیر را به کار می‌برند:

هفی تُلِ ضحاکه. (آل ابراهیم ۱۳۹۳: ۲۰۲) (افعی تپه ضحاک است)

هر گاه بخواهند دربارهٔ قذبلند بودن کسی سخن بگویند، او را به ستون‌های تخت جمشید تشبیه می‌کنند: اِنِگاکو ستون‌های تخت جمشید. ^(۴) (مثل ستون‌های تخت جمشید است)

بررسی باورهای اساطیری در ضرب‌المثل‌های استان فارس

این بخش شامل باورهای اساطیری از جمله اژدها، سیمرغ، آب و باران، آتش و نور، خروس، دختر، درخت و اعداد می‌شود.

الف) اژدها: یکی از موجودات اساطیری که در مثل‌های فارس بازتاب یافته، اژدها است. اژدها به ذات بد و انسان‌های بد اطلاق می‌شده است و کاربردی منفی دارد. در شاهنامه نیز اژی‌دهاک یا ضحاک موجودی منفی است. «نام اژدها در اوستا، جزو خرفستران^۱ ذکر شده است و از پدیده‌های اهریمنی است. این واژه در پهلوی به صورت *Aji*, *aži* به کار رفته است و به معنی مار است.»

1. xrafstaran

رستگار فسایی (۱۳۷۹: ۶) همچنین در نوشته‌های پلوتارک و فلوییر، مار و اژدها در معنی هم آمده‌اند. (دلاشو^۱ ۱۳۸۶: ۲۳۵) در مثل‌ها اژدها همراه با مار آمده است. با اینکه مار در اساطیر نمود دوگانه مثبت و منفی دارد، اما در مثل‌ها جنبه منفی آن مد نظر است.

همین مار نسل همین اژدهاست (عسکری چاودری و خدادادی ۱۳۹۰: ۱۱۰) بدین مفهوم که، کسی که گرفتار خبث و بدی است دارای اصل و نسبی بد بوده و فرزند بد ادامه دهنده راه پدر می‌شود. و هنگامی که بخواهند بدی و ناهنجار بودن کسی را به تصویر بکشند و بگویند که فرد از انسان بد به انسان بدتری تبدیل شده است، از ضرب‌المثل تبدیل مار به اژدها کمک می‌گیرند.

این تبدیل شدن در عجایب المخلوقات احمد طوسی نیز آمده است که «چون مار را درازی به سی‌گز و عمر به صد سال رسد، آن را اژدها گویند. مار هر چه برآید جواتر گردد اول حیه بود، دوم درجه جان بود، سوم درجه ثعبان اژدها گردد.» (احمد طوسی نقل در رستگار فسایی ۱۳۷۹: ۴۲).

از بسکه هفتی‌ش خردن اژدها و ابدن (امیری‌اردکانی ۱۳۹۷: ۴۵۶) (از بس مار خورده است، به اژدها بدل شده)

حاجی از حج برگشته، مار رفته و اژدها برگشته (آل‌ابراهیم ۱۳۹۳: ۲۲۹) گاهی نیز که بخواهند بگویند به دشمن فرصت نده تا قوی شود و تو را از پای در بیاورد به تبدیل شدن مار به اژدها اشاره می‌کنند.

مار چون بماند اژدها می‌شود (بهروزی ۱۳۴۸: ۵۵۸) مسعود رازی نیز چنان‌که در تاریخ بیهقی نوشته شده، در قصیده‌ای به این موضوع اشاره کرده است.

مخالفان تو موران بودند مار شدند
مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر
برآور زود ز موران مار گشته دمار
که اژدها شود از روزگار یابد مار
(۱۳۸۵: ۹۲۵)

ب) **سیمرغ**: سیمرغ، یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای مشهور ایرانی است که نامش نخستین بار در اوستا آمده است. سیمرغ مرغی است که در کوه البرز، کوهی مقدس جای دارد. در *اوستا* سیمرغ بر درخت شگفت و یسوییش^۱ که در میان دریای فراخکرت^۲ است، آشیانه دارد و آن درختی است که بذر همه نهال‌ها در اوست. در مینوی خرد نیز گفته شده است که سیمرغ هرگاه بر درخت بنشیند هزار شاخه از آن بشکند و هرگاه برخیزد هزار شاخه بروید. (مینوی خرد ۱۳۵۴: ۸۶)

در یکی از ضرب‌المثل‌های استان فارس، نام سیمرغ دیده می‌شود. کاربرد نام این پرندۀ افسانه‌ای برای نشان دادن میزان شأن و منزلت است. هرگاه بخواهند بر این نکته تأکید کنند که انسان باید در حد جایگاه و شأن خود اقدام به کاری کند و اگر پا را از حد خود فراتر گذارد، مغلوب خواری و زبونی خواهد شد، از مثل زیر استفاده می‌کنند که بیتی از یک غزل حافظ است که به صورت مثل درآمده است.

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست / عرض خود می‌بری و زحمت ما داری
(رحیمی و هاشمی ۱۳۸۸: ۱۱۱۹)

نیز هر گاه بخواهند مناعت طبع را به تصویر بکشند، ضرب‌المثل «سیمرغ را بلند است آشیانه»^(۵) را به کار می‌برند. آشیان داشتن سیمرغ در مکان بلند چنان مشهور بوده که در روایات پهلوی برای امری محال، آشیان کردن سیمرغ را در بیشه مثال می‌زنند. (قلی‌زاده ۱۳۹۱: ۱۸۴)

«سیمرغ سه بار شاهد ویرانی دنیا بوده و از کلیه علوم دوران آگاهی دارد.» (جایز^۳ ۱۳۸۰: ۱۶۰) و همچنین با سئنه حکیم که در فروردین‌یشت آمده، مرتبط است. (یاحق ۱۳۹۱: ۵۰۳) در شهرستان مرودشت مثل «سیمرغ درس می‌ده»^(۶) را هنگامی به کار می‌برند که بخواهند زرنگی و باهوشی کسی را در معنای مثبت نشان بدهند.

ج) آب: آب، یکی از چهار عنصر اصلی است که همواره در همه سرزمین‌ها مهم بوده و هست. این اهمیت به گونه‌ای بوده که آب مورد پرستش قرار گرفته و مردم هر سرزمینی رودی را که از سرزمین‌شان عبور می‌کرد، به خدایی برگزیده بودند. (دلاشو^۱ ۱۳۸۶: ۱۳۷) بر پایه باورهای اساطیری ایران، آب دومین آفریده مادی است که اورمزد در گاهنبار دوم از شش گاهنبار آفرینش آب را در پناجه و پنج روز آفرید. پس از آن از روز آبان ماه تیر تا روز دی به مهر، پنج روز درنگ کرد که نام آن پنج روز گاهنبار مدیشوم است. یعنی اینکه او آب روشن بکرد. زیرا نخست تیره بود. (دادگی ۱۳۶۹: ۴۱) آب در اسطوره‌های جهان اهمیت و کارکردهایی دارد و به عنوان یک عنصر حیات بخش، نماد آفرینش، تولد، رستاخیز، پالایش، شفا، تطهیر، باروری... شناخته می‌شود. (هال^۲ ۱۳۸۳: ۱۹۵)

همان‌گونه که گفته شد این عنصر حیاتی و ویژگی تطهیر کنندگی دارد و انسان را از آلودگی پالایش می‌کند و اورمزد نیز آن را روشن کرده است. آب در اسطوره‌ها برای پاک ساختن جسم مادی نیست، بلکه از نظر معنوی پاک‌کننده است. این ماده در بیشتر ادیان وسیله طهارت و پاک‌کنندگی آیینی است و برای پاک‌کنندگی ذات به آن متوسل می‌شوند. (شوالیه و گبران^۳ ۱۳۸۵: ۵) این اعتقاد در ضرب‌المثل‌ها نمود پیدا کرده است:

او روشنی ین (عسکری چاودری و خدادادی ۱۳۹۰: ۹۸) (آب روشنی است) در استان فارس اعتقاد زیادی به آب وجود دارد. به طوری که با ریختن آن به روی کسی، می‌گویند آب روشنایی است و شخص ناراحت نمی‌شود. اگر در خواب آب ببینند، تعبیر خوبی از آن می‌کنند یا اینکه هر گاه خواب بدی می‌بینند، آن خواب را برای آب روان تعریف می‌کنند تا ناراحتی آن‌ها، از دیدن آن خواب کم شود و به نوعی به روح‌شان آرامش و پاک شدن بدهند. اگر آب روانی نباشد، شیر آب را باز می‌کنند تا حکم آب جاری را داشته باشد.

1. Delachaus

2. Hall

3. Chevalier & Gheerbrant

یکی دیگری از بن‌مایه‌های اسطوره‌ای آب، ارتباط آن با مرگ و زندگی است. آب را هم زندگی آور دانسته‌اند و هم مرگ‌آور. غوطه‌وری با تجزیه اشکال برابر است. به این علت است که نمادگرایی آب‌ها هم بر مرگ و هم بر باز زادن دلالت دارد. (الیاده^۱ ۱۳۷۵: ۹۷) البته به نظر می‌رسد این ماده حیاتی بیشتر بر تولد دوباره تاکید دارد؛ برای اینکه «آب در واقع نماد باستانی برای زهدان و نوزایی است.» (هال^۲ ۱۳۸۳: ۹۷) و غوطه‌خوردن در آب موجب باززایی می‌شود. به همین دلیل آن را «نماد احیا و تجدید» دانسته‌اند. (شوالیه و گربان ۱۳۸۵: ۱۳) این نوع نگاه در ضرب‌المثل زیر نیز دیده می‌شود. هنگامی که بخواهند بگویند خداوند به کسی عمر دوباره داده است، آن را به کار می‌برند:

فلانی از او برگشته. (آل‌ابراهیم ۱۳۹۳: ۱۲۳) (فلانی از آب برگشته است)

می‌توان با تأمل ردپای پیوند تیشتر^۳ و یا حتی آناهیتا را در ضرب‌المثل زیر دید:

بارون دم اسبی می‌زنه (همایونی ۱۳۷۱: ۳۲۷)

تیشتر ایزد باران است که به صورت اسبی ظاهر می‌شود و باعث آمدن باران می‌شود. «تیشتر به سه تن بگشت. مردتن، اسب‌تن. سی شبانه روز در روشنایی پرواز کرد. به هر تنی ده شبانه‌روز باران آورد.» (دادگی ۱۳۶۹: ۶۴) و هنگام مقابله با دیو خشکسالی در قالب اسبی سفید ظاهر می‌شود «به تن اسبی سفید و دراز دمی به دریا فرو شد.» (همان: ۶۴) در اوستا نیز تیشتر به صورت اسبی سفید ظاهر می‌شود و با اپوش^۴ که دیو خشکسالی است و به صورت اسبی سیاه با دم گوش کل، گردن کل و دم کل است می‌جنگد و باعث آمدن باران می‌شود. (پوردادو ۱۳۷۷: ۳۳۲)

شاید بتوان گفت که این مثل با آناهیتا هم در ارتباط است؛ زیرا ایزدبانوی آناهید دارای گردونه‌ای با چهار اسب یکرنگ و یک قد است. اسب‌های گردونه او باران، ژاله، ابر و باد هستند. (همان: ۱۶۷)

1. Eliāde
3. Tīštar

2. Hall
4. Apūš

باران‌خواهی یکی از مواردی است که جزیی از آن در یکی از ضرب‌المثل‌های استان فارس دیده می‌شود. در سرزمین خشک ایران که با مشکل خشکسالی مواجهه بوده، باران، نعمت شمرده می‌شده است و برای آمدن باران، مراسم باران‌خواهی اجرا می‌کردند. این مراسم و آیین ریشه در اعتقادات و باورهای دینی و اسطوره‌ای داشته و مخصوص پرستش آناهیتا الهه بارندگی و آبیاری است. آیین باران‌خواهی احتمالاً بازمانده‌ی توسل به آناهیتا است. (شیرمحمدی ۱۳۸۹: ۱۱) مراسم باران‌خواهی به دو گونه انفرادی و گروهی اجرا می‌شده است. یکی از این مراسم گروهی که در فارس اجرا می‌شده همراه با نان بوده که نان خود نشانه برکت است و این‌گونه بوده که هنگام خشکسالی عده‌ای جوانان جمع می‌شدند و از هر خانه‌ای می‌خواستند که به آنان هیزم و آرد بدهند و اگر نمی‌دادند، می‌گفتند «کاسنگ لا بشکنه» و جوانان به در سنگ می‌زدند تا صاحب خانه به آنان هیزم یا آرد دهد. آرد را خمیر می‌کردند و داخلش یک ریگ می‌انداختند و از آن گرده می‌پختند و گرده ریگی به هر کسی می‌رسید او را مسئول خشکسالی می‌دانستند و به او «کا سنگ لا» می‌گفتند؛ یعنی کسی که داخل نانش سنگ است و او را می‌زدند و داخل روستا می‌چرخاندند و نشان می‌دادند و مردم می‌گفتند بگشیدش. طناب دار را روی گردنش می‌انداختند. چند نفر از ریش سفیدان ضامنش می‌شدند و می‌خواستند او را ببخشند تا خدا ببخشد و ضمانت می‌کردند که تا هفته آینده باران بیاید و او دیگر خلاف نمی‌کند. (آزاده ۱۳۸۸: ۱۴۹-۱۴۸) در مثل زیر آیین باران‌خواهی نمود پیدا کرده است و هنگامی که می‌خواهند بگویند کسی جنجال به پا کرده است، جمله زیر را می‌گویند:

کا سنگ لا پیا شده. (همان: ۱۴۸) کا سنگ لا: کاکا (برادر) سنگ لای نان داشتن از یاد نباید ببریم که معرکه و هیاهو به راه‌انداختن از اجزاء برخی آیین‌های باران‌خواهی در ایران به شمار می‌رود. همان‌گونه که گفته شد در آیین باران‌خواهی، کسی نباید گناهکار باشد تا باران بیاید. از طرفی در فرهنگ ایرانی نیز گربه نماد آدم‌های منفی، ریاکار و دو رو است؛ چنان که کنایه گربه در انبان داشتن معنی مکر کردن و حيله‌ورزی می‌دهد یا نگاه منفی به گربه؛ در گربه زاهد شعر حافظ، دیو نیز در قصه‌های عامیانه به شکل گربه دیده می‌شود. گربه به‌ویژه گربه سیاه نماد ظلمت، سیاهی و مرگ است. (شوالیه و گبران ۱۳۸۵: ۷۰۰) به همین

دلیل هرگاه بخواهند بر بی‌تأثیری کار و نفس کسی تأکید کنند، از ضرب‌المثل زیر بهره می‌گیرند:

و دعای کُتره بَر و نِدا. (اقتداری لارستانی ۱۳۷۱: ۵۳۸) (با دعای گربه باران نمی‌آید)
(د) آتش و نور: یکی دیگر از عناصر مهمی که در مثل‌ها مورد توجه بوده و ریشه‌اساطیری دارد، آتش است. «تا به امروز آتش کانون مناسک هند و زرتشتی بوده است، اما ریشه‌های آن به دوران هند و اروپایی باز می‌گردد. (هینلز^۱ ۱۳۹۱: ۹۵) آتش و نور، همیشه مظهر زندگی و رویش بوده است. این عنصر نزد ایرانیان بسیار مقدس و محترم بود، چنان که آن را تجلی وجودی خدا می‌دانستند. «یکی از دلایل احترام و تقدس آتش این بوده است که آن را مانند آب، موجد و مولد زندگی دانسته و معتقد بوده‌اند که وجود همه چیز به نوعی به آن باز بسته است (یاحقى ۱۳۹۱: ۱۷)

رد پای این اعتقاد را که آتش مظهر زندگی است را می‌توان در ضرب‌المثل‌های استان فارس دید:

چراغش تا صبح نمی‌سوزد (رحیمی و هاشمی ۱۳۸۸: ۱۰۱۲) (کنایه از زنده نماندن و ناپایداری جهان برای اوست)

تَش خُت بکه برا پس چاله کسی مکه مر (نوروزی ۱۳۸۳: ۳۹۶) (آتش خود را روشن نگه دار و پشت آتش دیگران به استراحت مشغول نشو) به این معنی که خودت به فکر زندگی باش، به دیگران تکیه نکن و کارت را به دوش دیگران مینداز.

آتیشش بوسوزسه دودش به چشم مو نَره. (آزاده ۱۳۸۸: ۲۲) (آتشش بسوزد ولی دودش به چشم من نرود) یعنی زندگی‌اش رو به راه باشد و ملالی نداشته باشد، ولی ملالتش از من دور باشد.

«اغلب در هر خانواده و خانه‌ای مهرباب یا نیایشگاهی قرار داشت که در اجاق آن آتش همیشه می‌سوخت. هر گاه آتش اجاقی بر اثر بی‌توجهی خاموش می‌شد، از بدشگونی و بدیمنی نشان داشت. جمله دعایی اجاق خانه‌ات خاموش مباد که

امروزه دعا و درخواست فرزند برای کسی است، ریشه‌ای کهن دارد. چون همیشه نخستین فرزند پسر جانشین و بزرگ خانواده و رئیس بازماندگان و سرپرست نیايشگاه و اجاق خانواده بود که اگر کسی نداشت، این اجاق خاموش می‌شد و شیرازه خانواده از هم می‌گسست.» (رضی ۱۳۸۳: ۹۲-۹۱)

هرگاه بخواهند دورویی و ریای کسی را به تصویر بکشند، این مثل را می‌آورند:
یه جا مِگو اُجاج کو اِخُم، یه جا مِگو جون پُسم. (امیری اردکانی ۱۳۹۷: ۴۹۱) (یک جا می‌گوید اجاقم کور است و یک جا می‌گوید به جان پسرم)
گاهی نیز تأکید به روی ادامه نسل است.

آتا یوردو ایتمه سین، قوئی اوغلو پئس اولسون. (مردانی ۱۳۷۸: ۷) (اجاق خانوادگی روشن بماند و از هم نپاشد، بگذار فرزند خانواده بد باشد)
البته در مثلی دختر را اجاق خانه دانسته‌اند:

قز بوآسی اجاقی دئر (رشیدی ۱۳۹۶: ۳۹۷) (دختر اجاق خانه پدرش است)
بعد از اسلام نیز این اعتقاد رنگ اسلامی به خود گرفته است مانند قسم به اجاق یا چپق مرتضی علی. (هدایتی ۱۳۸۸: ۱۰۷) هنوز هم در فرهنگ عامه مردم فارس سوگند به نور و روشنایی وجود دارد. چنانکه یکی از سوگندهای آنان، قسم به سوی چراغ است و یکی از سوگندهای محکم آنان به شمار می‌رود.
آتش از عناصری است که می‌تواند ناراستی را از درستی تشخیص دهد و باعث پاک شدن و تطهیر شود. از آتش برای اینکه بتوانند راستی را از کژی و دروغ تشخیص دهند، در محاکمه‌ها استفاده می‌کردند. اگر کسی ادعا می‌کرد که گناهکار نیست به وسیله آتش مورد آزمون قرار می‌گرفت و اگر آتش به او صدمه‌ای نمی‌زد، بی‌گناه بود. (رضی ۱۳۸۱، ج ۴: ۲۲۳۸۳)

گاهی نیز این آزمون با آهن گداخته انجام می‌شده است؛ مانند داستان ترسیتان و ایزونت. (یاحقی ۱۳۹۱: ۱۸)

ضرب‌المثل زیر نیز به این آیین برمی‌گردد که نشان دهنده این است که چگونه سبکباری باعث نجات می‌شود:

بهلول و خرقه/ نون و جو و سرکه (داورپناه و ترکمان ۱۳۹۱: ۶۱)

ریشه‌یابی: گویند در روزگاران گذشته، شخص ثروتمندی بوده که هر روز آمار دارایی خود را می‌گرفته است. روزی شایعه‌ گناهی بزرگ و نابخشودنی در شهر می‌پیچد. قاضی حکم می‌کند برای اثبات بی‌گناهی خود، اموال خود را نام برده از آتش بگذرند. هر کس موفق نمی‌شد، گناهکار بود. بهلول که چیزی نداشته، سریع می‌گوید «بهلول و خرقة/ نون جو سرکه» و از آتش می‌گذرد، اما ثروتمند تا می‌آید اموال خود را بشمرد، در آتش می‌سوزد.

هر گاه بخواهند به ذات پاک دختر اشاره کنند که از خطر و آزمایش نمی‌ترسد، مثل زیر را به کار می‌برند:

اگر دُت دُتین، آته تَش هم آشی (رویین اهلی ۱۳۹۶: ۳۹) (اگر دختر، دختر است، تو آتش هم می‌رود)

ه) خروس: خروس، از جمله حیوانات اساطیری در اسطوره‌های ایرانی است. در ضرب‌المثل‌های فارس آنچه که درباره‌ خروس مهم است، آواز خواندن آن است. آواز خواندن در مثل‌ها هم جنبه مثبت دارد و هم جنبه منفی. به این نوع نگاه در اساطیر نیز پرداخته شده است. «در بامداد پگاه که روشنایی بامدادان دیوان را خیره می‌کند خروس بانگ برمی‌دارد و با روشنایی در پیروزی انباز می‌شود و مردم بر این باورند که او با بانگ خویش دیوان را دور می‌راند. عجم خروس را و بانگ او بوقت، خجسته دارند؛ خاصه خروس سپید را.» (بلعی ۱۳۵۳: ۱۱۸) ضرب‌المثل خروس بی‌محل (شیبانی ۱۳۹۸: ۲۳) نیز خود به نوعی در رابطه با این نوع نگاه است.

هرگاه کسی کاری را بدون مطالعه و پیش‌بینی آغاز می‌کند، در مقام اندرز به او می‌گویند: شاید اقبال رو نکرد و همه چیز بر وفق مراد نشد. گاهی کسی همه جوانب کار را در نظر می‌گیرد و در عین حال، چاره‌ای هم می‌اندیشد که اگر کار به گونه‌ای دلخواه نتیجه‌بخش نبود، با این چاره از زیان پیشگیری شود. همزمان با عمل احتیاط آمیز، این عبارت را می‌گویند:

گاس خروس نخواندیش (آزاده ۱۳۹۵: ۱۰۸) (شاید خروس نخواند)

منظور از خروس بخت و اقبال است.

در نوشته‌های اوستایی خروس مأمور است تا بانگ بردارد و مردمان را از پی ستایش خداوند فراخواند، (عبداللهی ۱۳۸۱: ۳۴۰) اذان نشان‌دهنده زمان ستایش خداوند است که مثل زیر بر این اساس ساخته شده است:

یا مرغ باش خاگ بِلِه یا خروس باش اذون بُوگو^(۷) (یا همانند مرغ باش و تخم بگذار و یا همانند خروس اذان بگو)

کاربردش نیز زمانی است که بخواهند فرد را از ریاکاری برحذر بدارند.

بانگ خروس را به نماز شام بد دارند و به فال گویند نه نیکست... خداوندان زجر ایدون گویند که هر خروسی که بدان وقت بانگ کند و خداوند خروس را بکشد آن بد ازو درگذرد و اگر نکشد در بلایی افتد. (بلعمی ۱۳۵۳: ۱۱۸-۱۱۹)

بی مؤوقا خوروسونگ باشونی ووراسونگ نودر استوار (استوار ۱۳۹۲: ۲۶) (گردن خروسی را که بد موقع می‌خواند باید زد)

در یشت‌ها آمده است: «خروس از مرغکان مقدّس به شمار می‌آید و در سپیده‌دم با بانگ خویش دیو ظلمت را رانده، مردم را به برخاستن و عبادت و کشت و کار می‌خواند.» (۱۳۷۷: ۸۹) در بندهشن اعتقاد بر این است که خروس به دشمنی دیوان آفریده شده است. (دادگی ۱۳۶۹: ۱۵۳)

اسطوره‌ها در گذر زمان و پس از اسلام، رنگ و بوی اسلامی به خود گرفته‌اند. در دین اسلام اعتقاد بر این است در خانه‌ای که قرآن بخوانند، شیطان وارد نمی‌شود.

خروس صناری اِنَا اِنزِلنا نمی‌خواند. (آل ابراهیم ۱۳۹۳: ۱۱۰) کاربرد: از چیز بی‌ارزش انتظار کار ارزشمند نباید داشت.

و) **درخت و دختر:** در اساطیر جهان درخت جایگاه ویژه‌ای دارد. برخی از باورهای اسطوره‌ای پیرامون درخت بر پایه جنسیت شکل گرفته است به گونه‌ای که اغلب گیاهان و درختان در اسطوره‌ها به شکل دختران دیده می‌شوند. (بهار ۱۳۸۶: ۳۶) درخت نارنج در غرب نشانه پاکي و دوشیزگی است و در ایران در مراسم ازدواج کاربرد دارد. (جوادی ۱۳۷۴: ۱۷) در مثل زیر نیز نارنج و ترنج در جایگاه دختر و با جنسیت مؤنث در نظر گرفته شده است:

نارنج و ترنج و یک گُر، بی‌بخت و او یکی که یار نادیه گُر (انصاری ۱۳۸۷: ۱۱۵) (نارنج و ترنج) (دختر) کسی گرفت، بدبخت کسی که یار ندیده بگیرد) یا هرگاه بخواهند به دختری که ناز و ادایش بسیار است، کنایه بزنند، می‌گویند: خانم‌دختر نارنج و ترنجه، از آفتاب و سایه می‌رنجه (آل ابراهیم ۱۳۹۳: ۷۳) که این مثل می‌تواند به قصه عامیانه دختر نارنج و ترنج نیز اشاره داشته باشد.

(ز) عدد: از دیرباز مردمان به اعداد نگاه ویژه‌ای داشته‌اند که ریشه در اسطوره‌ها و باورهای عامیانه دارد. عدد از همان ابتدا به عنوان امر قدسی مورد توجه بوده است. در بابل عدد را می‌پرستیده‌اند و توجه داشتند که عددی را فراموش نکنند و آن عدد را مورد آزار قرار ندهند. (نورآقایی ۱۳۸۸: ۱۷) اقوام ابتدایی بر این باور بودند که به کمک اعداد «بخش‌هایی از پیکر انسانی، مانند دست، چشم و غیره با نظم خاصی مرتب می‌شوند.» (الیاده^۱ و همکاران ۱۳۸۸: ۱۹۲) یا اسطوره‌شناسی مانند مک‌کال معتقد است که تلقی خاصی از اعداد و شماره‌ها در اسطوره‌ها وجود دارد. (مک‌کال^۲ ۱۳۷۵: ۱۰۶-۱۰۷) اعداد در اساطیر نشانه‌های پر از رازند و اعدادی چون یک، دو هفت و چهل جایگاه ویژه‌ای دارند و به غیر از حضور برجسته اعداد اسطوره، در تاریخ، مذهب، تصوف، باورهای عامیانه و... اعداد جایگاه ویژه‌ای دارند. (حاتمی و شکرانه ۱۳۹۷: ۱۰۹)

در ضرب‌المثل‌های استان فارس دو عدد چهل و هفت بیش از هر عدد دیگری دیده می‌شود. هر دوی این عددها نشان‌دهندهٔ تکامل و نهایت هستند.

(۱) عدد هفت: عدد هفت، عددی مقدس است که هنوز هم در فرهنگ عامه به کار می‌رود؛ مانند «هفت جان داشتن»، «از هفت‌خوان گذشتن»

«هفت نخستین عددی است که هم مادی و هم معنوی است و از طریق نمادها آسمان و زمین را به هم متصل می‌کند. عدد عالم و عالم کبیر است. هفت یعنی کمال امنیت، ایمنی، آرامش، وفور و بکارت... هفت نماد پیچیدگی و تودرتویی و

حاکمی از بطن در بطن بودن خلقت، زمین و آسمان و هر آنچه که عمیق و ژرف و وسیع است. سمبل مراتب کمال و تعالی است.» (نورآقایی ۱۳۸۸: ۹۰)

هرگاه بخواهند به کسی طعنه بزنند که ادعای زیادی دارد، مثل زیر را به کار می‌برند:

آدم کوتاه روزی هفت دفعه شامیشه (اسکندری و اسکندری ۱۳۸۵: ۲۶۴) (آدم کوتاه روزی هفت دفعه شاه می‌شود)

اگر بخواهند ارزش فکر کردن و سپس سخن گفتن را نشان دهند، تأکید می‌کنند که باید در حد تمام و کمال پیش خود، حرف را سنجید و از همه نظر به آن نگاه کرد و سپس سخن گفت:

حرفو باید هفت دفعه بُجُوی و قوت بدی اوس بُگی (رحیمی و هاشمی ۱۳۸۸: ۱۲۰۱) (حرف را باید هفت دفعه بجوی و قورت بدهی آن وقت بگویی)

یا اینکه بخواهند بگویند فردی از انجام کاری چندان راضی نیست یا سودی نبرده و دیگر آن را تکرار نخواهد کرد، می‌گویند:

برای هفت پشتش بس است. (جعفری و جعفری ۱۳۸۶: ۲۰۵)

۲) عدد چهل: در منابع مختلف، عدد چهل نماد انتظار، آمادگی و کمال معرفی شده است

«در میان اعداد، چهل جذاب‌ترین عدد بوده است و در سرتاسر خاورمیانه، به ویژه ایران و ترکیه به کار می‌رود. از نقطه نظر کاملاً علمی، این عدد با پنهان شدن خوشه پروین به مدت چهل روز که در بابل باستان هم دیده می‌شود همراه است. این زمان موسم بارانی بود. یادم آن می‌آید که طوفان نوح نیز در پی چهل روز بارندگی رخ داد.» (شیمل^۱ ۱۳۸۸: ۲۶۹)

«به طور کلی چهل، زمان انتظار و آماده‌سازی است. همان‌طور که از گروه‌های چهل روز یا چهل سال در کتاب مقدس می‌فهمیم.» (شمیل ۱۳۸۸: ۲۷۱)

ارزش عدد چهل و نشانه برتری و تکامل آن در مثل‌های فارس آمده است. مثل زیر برای عقل و زرنگی تنبل‌ها به کار رفته است:

آدم تنبل عقل چهل تا وزیر را داره. (توکی ۱۳۷۹: ۲۲۰)

«چهل عدد انتظار، آمادگی و آزمایش و تنبیه است. به زعم رنه آلدنه^۱ عدد چهل نشانه به پایان رسیدن یک دوره تاریخ است، دوره‌ای که نه فقط به تکرار بلکه به تغییری اساسی و گذرا از نظام عملی از یک زندگی به زندگی دیگر منتهی می‌شود.» (نورآقایی ۱۳۸۸: ۱۱۵)

این گذر از یک دوره به دوره دیگر به همراه عدد چهل در مثل‌ها نیز نشان داده شده است؛ با این مشخصه که در مثل‌های بررسی شده نگاه مثبتی به دوره پس از چهل دیده نمی‌شود:

بعد از چهل سال گدایی، شب جمعه را گم کرده (رشیدی ۱۳۹۶: ۴۱۹)

آسبی که تو چل سالگی دو ورندوشت، سی میدون قیومت خوبه (رحیمی و هاشمی ۱۳۸۸: ۱۱۷۱) (آسبی که تا چهل سالگی دونده نشود، برای میدان قیامت خوب است)

گاهی حتی این چهل درباره خدا و خصوصیاتش نمود پیدا می‌کند. هرگاه بخواهند به عدالت خداوند اشاره کنند، به صبر چهل ساله خدا اشاره می‌کنند:

صبر کوچوکِ خدا چهل ساله (مقدسی ۱۳۹۴: ۱۷۷)

یا هنگامی که بخواهند ناراحتی خود را از شخصی نشان دهند، که قادر به تشخیص و تمییز نیست و معمولاً در قضاوت خویش اشتباه می‌کند، مثل زیر را به او گوشزد می‌کنند:

خدا چهل ساله خدایی می‌کنه، خر و گُوه آ هم سوا نمی‌کنه (عمادی ۱۳۸۵: ۱۶۷)

داستان این مثل در کلیات عبید زاکانی نیز آمده است:

«روستایی ماده گاوی داشت و ماده خری با کره خر بمرد. شیرِ گاو به کره خر می‌داد و ایشان را شیر دیگر نبود و روستایی ملول شد. گفت: خدایا تو این کره خر را مرگی بده! تا عیلان من شیر گاو بخورند. روز دیگر در پایگاه رفت گاو را دید مرده. مردک را دود از سر برفت. گفت خدایا من خر را گفتم تو گاو از خر باز نمی‌شناسی؟» (عبید زاکانی ۱۳۴۳: ۳۰۷)

و به گونه‌ای دیگر در مصیبت‌نامه عطار آمده است. (۱۳۸۶: ۳۴۷) این مثل خود دلیلی است به نگاه ویژه مردم به عدد چهل، حتی اگر مخاطب خدا باشد.

نتیجه

اسطوره با زندگی پیوند خورده است و چون مثل‌ها نیز بخشی از زندگی مردم هستند، ارتباط تنگاتنگی میان اسطوره و مثل برقرار شده است. بنابراین برای دریافت مفهوم و مضمون نهفته در بسیاری از ضرب‌المثل‌ها باید شناختی از اسطوره‌ها داشت. علاوه بر این، درون‌مایه بسیاری از مثل‌های رایج استان فارس از باورها و آیین‌های گذشته تأثیر پذیرفته است. در این مثل‌ها رنگ آیینی و اسطوره‌ای بر مثل‌ها سایه افکنده است. مهمترین شخصیت‌های حماسی و اسطوره‌های در ضرب‌المثل‌های استان فارس، رستم، اسفندیار، افراسیاب و کیکاووس، سهراب هستند. رستم در این ضرب‌المثل‌ها سمبل قدرت و زیبایی، اسفندیار نمودار دو امر اخلاقی احترام به مادر و رعایت ادب، افراسیاب و کیکاووس که نیای کیخسرو هستند، نشانگر اصل و نسب و سهراب دربرگیرنده مفهوم فرصت‌سوزی است. بیشتر این مثل‌ها به نظر می‌رسد از روایات نقلان وارد مثل‌ها شده‌اند؛ زیرا برخی از این مثل‌ها با داستان‌های حماسی شاهنامه متفاوت است. باورهای اسطوره‌ای شامل اژدها، سیمرغ، آب، آتش، خروس، دختر و اعداد نیز در مثل‌ها بازتاب یافته است. اژدها سمبل بدی و انسان‌های بدسرشت و بدطینت، سیمرغ نشانگر میزان برخورداری از شأن و منزلت و آگاهی، آب نماد پاکی و طهارت، حاجت و آیین باران خواهی، زندگی دوباره،

آتش مظهر زندگی و وسیله تشخیص درست کار از نادرست و تشخیص دهنده دورویی و ریاکاری افراد، خروس بخت و اقبال، فخرفروشی، ارزشمندی، دختر برگرفته از آفرینش دختران از درخت و ناز پروردگی آنان و اعداد نشانگر تکامل هستند. در این موارد دیده می‌شود که بسیاری از اشعار شاعران که دربرگیرنده مفاهیم غنی هستند به حوزه مثل‌ها وارد شده و میان مردم رواج پیدا کرده‌اند. برخی از این بن‌مایه‌های اسطوره‌ای با آمدن اسلام به ایران، رنگ اسلامی به خود گرفته است.

پی نوشت

(۱) محمود عبدالمهی، شغل آزاد، ۷۵ ساله

(۲) بهرخ مهرجهانیان، شغل کارمند بازنشسته، ۵۰ ساله

(۳) محمود عبدالمهی، شغل آزاد، ۷۵ ساله

(۴) سلیم زارع، شغل آزاد، ۶۱ ساله

(۵) محمد قائدی، شغل دبیر، ۴۰ ساله

(۶) سلیم زارع، شغل آزاد، ۶۱ ساله

(۷) گلی نصیری، شغل خانه‌دار، ۷۵ ساله

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کتابنامه

آزاده، حسین. ۱۳۸۸. ضرب‌المثل‌های شمال فارس. چ ۱. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی و تخت جمشید.

_____ . ۱۳۹۵. ضرب‌المثل‌های سیوندی. ج ۲. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی؛ سیوند.

آل ابراهیم، محمدرضا. ۱۳۹۳. ضرب‌المثل‌های سابتانی. چ ۱. استهبان: سته‌بان.

آیدنلو، سجاد. ۱۳۸۲. «نشانه‌های اساطیری افراسیاب در شاهنامه». پژوهش‌های ادبی. س ۱. ش ۲. صص ۳۶-۷.

استوار، نوذر. ۱۳۹۲. برگزیده اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های ترکی قشقایی. شیراز: قشقایی؛ تخت جمشید.

اسکندری، اکبر و اسکندری، نسرین. ۱۳۸۵. ارسنجان‌نامه. چ ۱. شیراز: نوید شیراز.

اسماعیل پور مطلق، ابوالقاسم. ۱۳۸۷. اسطوره، بیان نمادین. چ ۲. تهران: سروش.

۱۵۴ فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی ————— میثم زارع - زهرا ریاحی زمین

- اقتداری لارستانی، احمد. ۱۳۷۱. *لارستان کهن و فرهنگ لارستانی*. چ ۲. تهران: جهان معاصر.
- الیاده، میرچا. ۱۳۷۵. *مقدمات و نامقدس*. ترجمه نصرالله زنگویی. تهران: سروش.
- . ۱۳۸۲. *افسانه و واقعیت*. ترجمه نصرالله زنگویی. چ ۲. تهران: پایروس.
- الیاده، میرچا و دیگران. ۱۳۸۸. *اسطوره و آیین از باستان تا امروز*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق. تهران: اسطوره.
- امیری اردکانی، محمد. ۱۳۹۷. *فرهنگ گویش اردکان فارس*. اصفهان: پیام علوی.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. ۱۳۶۹. *فردوسی‌نامه مردم و شاهنامه*. چ ۳. تهران: علمی.
- انصاری، جلیل. ۱۳۸۷. *ضرب‌المثل‌های رایج لری ممسنی*. ممسنی: فریاد کویر.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد. ۱۳۵۳. *تاریخ بلعمی*. تصحیح ملک‌الشعرا بهار. چ ۲. تهران: زوار.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۴. *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: آگه.
- . ۱۳۸۶. *جستاری در فرهنگ ایران*. چ ۲. تهران: اسطوره.
- بهروزی، علی‌نقی. ۱۳۴۸. *واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی*. شیراز: اداره کل فرهنگ و هنر فارس.
- بهمنیار، محمد. ۱۳۶۹. *داستان‌نامه بهمنیاری*. به کوشش فریدون بهمنیار. تهران: دانشگاه تهران.
- پورداوود، ابراهیم. ۱۳۷۷. *یشت‌ها*. ج ۱ و ۲. تهران: اساطیر.
- بیهقی، ابوالفضل. ۱۳۸۵. *تاریخ بیهقی*. به کوشش خطیب رهبر. چ ۱۰. تهران: مهتاب.
- بیهقی، حسینعلی. ۱۳۶۵. *پژوهش و بررسی فرهنگ ایران*. مشهد: آستان قدس رضوی.
- توکلی، غلامرضا. ۱۳۷۹. *ایل باصری از ترانس تا لهباز*. تهران: هفت.
- جانبز، گرتروود. ۱۳۸۰. *سمبل‌ها ترجمه محمدرضا بقاپور*. تهران: مترجم.
- جعفری، بهادر و جعفری، راضیه. ۱۳۸۶. *لیوی ستاره درخشان*. شیراز: ایلاف.
- جوادی، شفیق. ۱۳۷۴. *گیاهان مقدس*. تهران: موسسه جغرافیایی و انتشارات ارشاد.
- هال، جمیز. ۱۳۸۳. *فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب*. ترجمه رقیه بهزادی. چ ۲. تهران: فرهنگ معاصر.
- حاتمی، حافظ و شکرانه، نغمه. ۱۳۹۷. «اسطوره در متل کودکان». *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب*. س ۱۴. ش ۵۲. صص ۹۵-۱۱۸.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۰. *دیوان*. تهران: فکر برتر.
- حسینی، زهرا و علی محمد نعمت‌اللهی. ۱۳۹۲. *آباده دروازه تمدن فارس*. اصفهان: پارس ضیا.
- خدیش، حسین. ۱۳۷۹. *فرهنگ مردم شیراز*. شیراز: دانشنامه فارس.
- دادگی، آذر فرنیغ. ۱۳۶۹. *بندهش*. به کوشش مهرداد بهار. تهران: توس.
- داورپناه، جمیله و ترکمان، غلامحسین. ۱۳۹۱. *مجموعه اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های شیرازی*. چ ۴. شیراز: ایلاف.
- دلاشو، م. لولفر. ۱۳۸۶. *زبان رمزی در قصه‌های پریوار*. ترجمه جلال ستاری. چ ۲. تهران: توس.

س ۱۷ - ش ۶۵ - زمستان ۱۴۰۰ - بررسی عناصر و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای و حماسی ... / ۱۵۵

دهخدا، علی اکبر. ۱۳۶۱. *امثال و حکم*. تهران: امیرکبیر.

_____ . ۱۳۷۷. *نگتنامه*. تهران: دانشگاه تهران.

ذوالفقاری، حسن. ۱۳۸۶. «هویت ایرانی و دینی در ضرب‌المثل‌های فارسی». *مطالعات ملی*.
س ۸، ش ۲. صص ۵۳-۲۷.

ذوالفقاری، حسن. ۱۳۸۷. «قهرمانان شاهنامه در ضرب‌المثل‌های فارسی». *فرهنگ مردم*.
ش ۲۵ و ۲۴. صص ۱۶۹-۱۶۲.

_____ . ۱۳۹۴. *زبان و ادبیات عامه ایران*. تهران: سمت.

رحیمی، حبیب و هاشمی، سهیلا. ۱۳۸۸. *جام ارسنجان نما*. قم: دانشوران.

رحیمی و همکاران. ۱۳۹۹. «بررسی بن‌مایه اساطیری در افسانه‌سیستانی نهنگ بور و شهزاده». *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب*. س ۱۶،
ش ۵۷. صص ۱۲۵-۹۳.

رستگار فسایی، منصور. ۱۳۷۹. *اژدها در اساطیر*. چ ۱. تهران: توس.

_____ . ۱۳۸۳. *پیکرگردانی در اساطیر*. چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
فرهنگی.

رشیدی، خسرو. ۱۳۹۶. *شهرستان خرم‌بید و فرهنگ مردم آن*. شیراز: تخت جمشید - قشقایی.

رضایی، غلامرضا. ۱۳۸۷. *شهر من فسا از نگاهی دیگر*. شیراز: نوید شیراز.

رضی، هاشم. ۱۳۸۱. *دانشنامه ایران باستان*. چ ۱. تهران: سخن.

_____ . ۱۳۸۳. *جشن‌های آتش*. چ ۲. تهران: بهجت.

روئین اهلی، پروانه. ۱۳۹۶. *ضرب‌المثل‌های شهر اهل*. شیراز: نوید شیراز.

شوالیه، ژان و گربران، آلن. ۱۳۸۵. *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضایی. چ ۱. تهران:
جیحون.

شیبانی، حمیدرضا. ۱۳۹۸. *ضرب‌المثل‌ها و واژگان شهر صغاد*. شیراز: ادیب مصطفوی.

شیرمحمدی، مهری. ۱۳۸۹. «باران خواهی در ایران». *حافظ*. ش ۷۳. صص ۱۶-۱۱.

شیمل، آنه ماری. ۱۳۸۸. *راز اعداد*. ترجمه فاطمه توفیقی. تهران: دانشگاه ادیان و مذاهب.

صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۸۴. *حماسه‌سرایی در ایران*. چ ۷. تهران: امیرکبیر.

عبداله‌ی، منیژه. ۱۳۸۱. *فرهنگنامه جانوران در ادب پارسی*. چ ۱. تهران: پژوهنده.

عبید زاکانی، نظام‌الدین. ۱۳۴۳. *کلیات عبیدزاکانی*. تهران: زوار.

عزیزی‌فر، عباس. ۱۳۹۴. «بررسی بن‌مایه‌های اساطیری در داراب نامه طرسوسی». *متن‌شناسی
ادب فارسی*. س ۷، ش ۴. صص ۱۱۸-۱۱۰.

عسکری چاوردی، جواد و سلیمان خدادادی. ۱۳۹۰. *ضرب‌المثل‌های محلی پس کرانه‌های
شمال خلیج فارس (لامرد)*. قم: عطش.

عطار، فریدالدین. ۱۳۸۶. *مصیبت‌نامه*. تهران: سخن.

عقیقی، رحیم. ۱۳۸۳. *اساطیر و فرهنگ ایران*. چ ۲. تهران: توس.

- عمادی، نظام. ۱۳۸۵. گویش مرودشت. چ ۱. شیراز: ایلاف.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۴. شاهنامه. به کوشش سعید حمیدیان. چ ۵. تهران: قطره.
- قلی‌پور، حجت‌الله. ۱۳۸۴. یاقوت سبز/تاریخ و جغرافیا و فرهنگ مردم شهرستان پاسارگاد - سعادتشهر. شیراز: نوید شیراز.
- قلی‌زاده، خسرو. ۱۳۹۱. دانشنامه اساطیری جانوران و اصطلاحات وابسته. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- کزازی، جلال‌الدین. ۱۳۷۰. مازهای راز. چ ۱ تهران: مرکز.
- کمال‌دار، محمدعلی. ۱۳۷۶. «ضرب‌المثل‌های رونیز»، روزنامه خبر جنوب. ش ۴۷۵۲. ۲۹ بهمن.
- مردانی، اسدالله. ۱۳۷۸. آتالار سوزو: ضرب‌المثل‌های ترکی قشقایی (ترکان جنوب ایران). شیراز: کیان‌نشر.
- مک‌کال، هنریتا. ۱۳۷۵. اسطوره‌های بین‌النهرینی. ترجمه عباس مخبر. چ ۲. تهران: مرکز.
- ملک‌زاده، محمدجعفر. ۱۳۸۳. فرهنگ مثل‌ها، اصطلاحات و کنایات عامیانه زرقانی. تهران: نیک‌آیین.
- مقدّسی، اقدس. ۱۳۹۴. آداب و رسوم مردم داراب. تهران: زبانکده کلام.
- مینوی‌خرد. ۱۳۵۴. به کوشش احمد تفضلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نورآقایی، آرش. ۱۳۸۸. عدد، نماد، اسطوره. تهران: نقد افکار.
- نوروزی، علی‌مدد. ۱۳۸۳. طلوع سبز (تاریخ و فرهنگ مردم کوهمره جروق). قم: سرور.
- هدایتی، مهرداد. ۱۳۸۸. حرف‌های گوشه‌دار مثل‌های تر، تعبیرات و اصطلاحات پهلو‌دار فیروزآباد. شیراز: نوید شیراز.
- واحددوست، مهوش. ۱۳۷۹. نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی. چ ۱. تهران: سروش.
- هفت‌لشکر. ۱۳۷۷. به کوشش مهران افشاری و مهدی مداینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- همایونی، صادق. ۱۳۷۱. فرهنگ مردم سروستان. مشهد: آستان قدس رضوی.
- هینلز، جان. ۱۳۹۱. شناخت اساطیر ایران: ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. چ ۱۶. تهران: چشمه.
- یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۹۱. فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی. چ ۴. تهران: فرهنگ معاصر.

References

- Abdollahi, Manije. (2002/1381SH). *Farhng-nāme-ye Janevarān dar Adab-e Pārsī*. 1st ed. Tehran: Pajuhandeh.
- Afifi, Rahim. (2004/1383SH). *Osture va Farhang Irān*. 2nd ed. Tehran: Toos.
- Al-ebrahim, Mohammad Reza. (2014/1393SH). *Zarbolmaslhā-ye Sābonātī*. 1st ed. Estahban: Setebān.
- Amiri Ardakani, Mohammad. (2018/1397SH). *Farhang-e Gūyueš-e Ardakān-e Fārs*. Isfahan: Payām-e Alavi.
- Ansari, Jalil. (2008/1387SH). *Zarbolmaslhā-ye Rāyej-e Lorī-ye Mamasanī*. Mamasani: Faryād-e Kavir.
- Askari Chavardi, Javad and Soleyman Khodadadi. (2011/1390SH). *Zarbolmasalhā-ye Mahālī-ye Pas-karānehā-ye Šomāl-e Xalīj-e Fārs (Lāmerd)*. Qom: Atash.
- Attar, Faridedin. (2007/1386SH). *Mosībat-nāme*. Tehran: Sokhan.
- Aydenloo, Sajjad. (2003/1382SH). "Nešānehā-ye Asātīrīe Afrāsiāb dar Šāhname". *Pajūhešhā-ye Adabī*. Year 1. No.2. Pp. 7-36.
- Azadeh, Hossein. (2009/1388SH). *Zarbolmaslhā-ye Šomāl-e Fārs*. 1st ed. Shiraz: Bonyad Fars- shenasi va Takht Jamshid.
- _____. (2016/1395SH). *Zarbolmasalhā-ye Sīvandī*. 2nd ed. Shiraz: Bonyad Fars- shenasi, Sivand.
- Azizifar, Abbas. (2015/1394SH). "Barresi-ye Bonmayehā-ye Aasātīrī dar Dārāb-nāme-ye Tarsūsī". *Matn-šenāsī Adab-e Fārsī*. Year 7. No.4. pp. 101-118.
- Bahar, Mehrdad. (1995/1374SH). *Pajūhešt dar Asātīr-e Irān*. Tehran: Agāh.
- _____. (2007/1386SH). *Jostārī dar Farhang-e Irān*. 2nd ed. Tehran: Ostoure.
- Bahmanyar, Mohammad. (1990/1369SH). *Dāstān-nāme Bahmanyārī*. With the Effort of Fereydoun Bahmanyar. Tehran: Enteshārāte Danešgāhe Tehrān.
- Bal'ami, Abu Ali Mohammad ebn-e Mohammad. (1974/1353SH). *Tārīx-e Bal'amī*. Ed. by Mohammad Taghi Bahar. 2nd ed. Tehran: Zavvar.
- Bayhaqi, Hossein Ali. (1986/1365SH). *Pajūheš va Barresi-ye Farhang-e Irān*. Mashhad: Astān Quds Razavi.
- Behrouzi, Ali Naghi. (1969/1348SH). *Vājehā va Masalhā-ye Šīrāzī va Kāzerūnī*. Shiraz: Edāre-ye kol-e Farhang va Honar-e Fārs.
- Beyhaqi, Abolfazl. (2006/1385SH). *Tārīx-e Beyhaqī*. With the efforts of Khatib Rahbar. Tehran: Mahtāb.
- Chevalier, Jean and Alain Gheerbrant. (2006/1385SH). *Farhang-e Namādhā (...Dictionnaire des symboles: mythes, rêves, coutumes)*. Vol. 1. Tr. by Suodabeh Fazayeli. Tehran: Jeyhoun.
- Dadegi .Azarfarnbaq. (1990/1369SH). *Bandahesh*. With the Effort of Mehrdad Bahar. Tehran: Toos.

- Davarpanah, Jamileh and Gholam Hossein Turkman. (2012/1391SH). *Majmūe-ye Estelāhāt va Zarbolmasalhā-ye Šīrāzī*. 4th ed. Shiraz: Eilaf.
- Dehxodā, Ali Akbar. (1982/1361SH). *Amsāl- o Hekam*. Tehran: Amirkabir.
- _____. (1998/1377SH). *Loghat-nāme*. Tehran: Enteshārāt-e Danešgāh-e Tehrān.
- Eghtedari Larestani, Ahmad .(1992/1371SH). *Lārestān-e Kohan va Farhang-e Lārestānī*. 2nd ed. Tehran: Jahān-e Moāser.
- Eliade, Mircea .(1996/1375SH). *Moqadas va nā Moqadas (The Sacred and the Profane: the nature of religion)*. Tr. by Nasrullah Zangoui. Tehran: Soroosh.
- _____. (2003/1388SH). *Afsāne va Vāqeyyat (Myth and reality)*. Tr. by Nasrollah Zangoui. 1st ed. Tehran: Papyrus.
- Eliade, Mircea et al . (2009/1388SH). *Ostūre va Ā'īn az Bāstān tā Emrūz (Myth and ritual)*. Tr. by Abolghasem Esmaeilpour. Tehran: Osture.
- Emadi, Nezam. (2006/1385SH). *Gūyēs-e Marvdašt*. 1st ed. Shiraz: Eilaf.
- Enjavi Shirazi, Seyyed Abolqasem. (1990/1369SH). *Ferdowsī-nāme mardom va Šāhnāme*. 3rd ed. Tehran: Elmi.
- Eskandari, Akbar and Nasrin Eskandari. (2006/1385SH). *Arsanjānāmeḥ*. 1st ed. Shiraz: Navid Shiraz.
- Esmaeilpur, Abolqasem. (2016/1395SH). *Osture Bayān-e Namādīn*. 2nd ed. Tehran: soroosh.
- Ferdowsi, Abolghasem. (2005/1384SH). *Šāhnameh*. With the efforts of Saeed Hamidian. 5th ed. Tehran: Ghatreh.
- Gholipour, Hojjatollah. (2005/1384SH). *Yāqūt-e sabz/ Tātīx va Joqrāfiyā va Farhang-e Mardom-e Šahrestān-e Pāsārgād-Sādatšahr*. Shiraz: Navid-e Shiraz.
- Gholizade, Khosrow. (2012/1391SH). *Daneš-nāme-ye Asātūri-ye Jānevarān va Estelāhāt-e Vābaste*. Tehran: Bongāh-e Tarjome va Našr-e Ketāb-e Pārseh.
- Hafez, Shamsuddin Mohammad. (2001/1380SH). *Dīvān*. Tehran: Fekr-e Bartar.
- Haft Laškar*. (1998/1377SH). Ed. by Mehran Afshari and Mahdi Madayeni. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Hall, James. (2004/1383SH). *Farhang-e Negārei-ye Nemādhā dar Honar Šarq va Qarb* (Illustrated dictionary of symbols in Eastern and Western art). Tr. by Roghayeh Behzadi. 2th ed. Tehran: Farhang-e Moāser.
- Hassani, Zahra and Ali Mohammad Nematullahi. (2013/1392SH). *Ābādeḥ, Darvāze-ye Tamadon-e Fars*. Isfahan: Pars Zia.

- Hatami, Hafez and Naghme Shokraneh. "OstūrehOdar Matal-e kūdakān". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Year 14. No.52. Pp. 95-118.
- Hedayati, Mehrdad. (2009/1388SH). *Harfhā-ye Gūsedār, Masalhā-ye Tar, Ta'birāt va Estelāhāt-E Pahlūdār-e Fīrūzābād*. Shiraz: Navid Shiraz.
- Hinnells, John. (2012/1391SH). *Šenāxt-e Asātūr-e Īrān (Persian Mythology)*. Tr. by Jaleh Amouzgar and Ahmad Tafazoli. 16th ed. Tehraān: Čāeshme.
- Homayouni, Sadegh. (1992/1371SH). *Farhang-e Mardom-e Sarvestān*. Mashhad: Enteshārāt-e Āstān-e Ghods Razavī.
- Jafari, Bahador and Raziye Jafari. (2007/1386SH). *Lapueī Setāre-ye Deraxšān*. Shiraz: Eilaf.
- Javadi. Shafī. (1995/1374SH). *Giyāhān-e Moqqadas*. Tehran: Mo'asese-ye Joqrāfiyāei va Enteshārāt-e Eršād.
- Jobs, Gertrude. (2001/1380SH). *Sambolhā (Symbols)*. Tr. by Mohammad Reza Baghapour. Tehran: Motarjem.
- Kamaldar, Mohammad Ali. (1997/1376SH). "Zarbolmaslhā-ye Ronīz". *Rūznāme-ye Xabar-e Jonūb*. No. 4752. 29 Bahman.
- Kazzazi, Jalaluddin. (1991/1370SH). *Māzhā-ye Rāz*. 1st ed. Tehran: Markaz.
- Khadish, Hossein. (2000/1379SH). *Farhang-e Mardom-e Šīrāz*. Shiraz: Daneshname Fars.
- Loeffler-Delachaus, Marguerite. (2007/1386SH). *Zabān-e Ramzī dar Qesehā-ye Parīvār (Le symbolisme des contes de fees)*. Tr. by Jalal Šattari. 2nd ed. Tehran. Toos.
- Malekzadeh, Mohammad Jafar. (2004/1383SH). *Farhange- Masalhā Estelāhāt va Kkenāyāt-e Āmeiyāne-ye zarqānī*. Tehran: Nikaein.
- Mardani, Assadollah. (1999/1378SH). *Ātālār Sūzo: Zarbolmasalhā-ye Torkī Qašqāi*. Shiraz: Kiān Našr.
- McCall, Henrietta. (1996/1375SH). *Ostūrehā-ye beynonahreyni (Mesopotamian myths)*. 2nd ed. Tehran: Markaz.
- Mīnūye Xerad*. (1975/1354SH). With the Effort of Ahmad Tafazzoli. Tehran: Bonyad-e Farhang-e Iran.
- Moghaddasi, Aqdas. (2015/1394SH). *Ādāb-o Rosūm-e Mardom-e Dārāb*. Tehran: Zabānkadeh Kalām.
- Nadim, Mostafa. (2009/1388SH). *Barxī Kārkerdhā-ye Ejtemāei Zarbolmaslhā-ye Šīrāzi*. Shiraz: Molk-e Soleymān.
- Nour Aqaei, Arash. (2009/1388SH). *Adad, Ramz, Ostūre*. Tehran: Naqd-e Afkār.
- Nowrouzi, Ali Madad. (2004/1383SH). *Tolū'-e Sabz (Tārīx va Farhang-e Mardom-e Kuhmare-ye Jorūq)*. Qom: Nashr-e Sorour.
- Obeyd Zakani, Nezamuddin. (1964/1343SH). *Kolīyāt-e Obeyd Zākānī*. Tehran: Zavvar.

- Ostovar, Nozar. (2013/1392SH). *Bargozīde-ye Estelāhāt va Zarbolmaslhā-ye Torkī Qašqaei*. Shiraz: Qashqai-taxtjamshid.
- Pourdavoud, Ebrahim. (1998/1377SH). *Yāsthā*. Vol. 1,2. Tehran: Ostureh.
- Rahimi et al . (2020/1399SH) “Barresi-ye Bonmāyehā-ye Asātīrī dar Afsāne-ye Sīstāni-ye Nahang-e Būr va Šahzāde”. *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Year 16. No. 57. Pp. 93-125.
- Rahimi, Habib and Soheila Hashemi. (2009/1388SH). *Jām-e Arsanjān-namā*. Qom: Daneshvaran.
- Rashidi, Khosrow. (2017/1396SH). *Šahrestān-e Xorambīd va Farhang-e Mardom-e ān*. Shiraz: Taxt jamshid –Qašqaei.
- Rastegar Fasaāei, Mansour. (2000/1379SH). *Ejdehā dar Asātī*. 1st ed. Tehran: Toos.
- _____ . (2004/1383SH) .*Pekargardānī dar Asātīr*. 1st ed. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Razi, Hashem. (2002/1381SH). *Daneš-nāme-ye Īrān Bāstān*. 1st ed. Tehran: Sokhan.
- _____ . (2004/1383SH). *Jašnḥāy-e Ātaš*. 2nd ed. Tehran: Behjat.
- Rezaei, Gholamreza. (2008/1387SH). *Šahr-e man Fasā az Negāhī Dīgar*. Shiraz: Navid-e Shiraz.
- Rouin Aheli, Parvaneh. (2017/1396SH). *Zarbolmasalhā-ye Šahr-e ahel*. Shiraz: Navid-e Shiraz.
- Safa, Zabihollah. (2005/1384SH). *Hemāse-sorāēī dar Īrān*. 7th ed. Tehran: Amirkabir.
- Schimmel, Annemarie. (2009/1388SH). *Rāz-e a’ dād* (The mystery of numbers). Tr. by Fatemeh Tofiqi. Tehran: daneshgae Adian va Mazaheb.
- Sheybani, Hamidreza. (2019/1398SH). *Zarbolmasalhā va Vajegān-e Šahr-e Soqād*. Shiraz: Adib Mostafavi.
- Shirmohammadi, Mehri. (2010/1389SH). “Bārān xāhī dar Īrān”. *Hafez*. No. 73. Pp. 11-16
- Vaheddoust, Mahvash. (2000/1379SH). *Nahādīnehā-ye Asātīrī dar Šāhnāme-ye Ferdowsī*. 1st ed. Tehran: soroosh.
- Yahaghi, Mohammad Jafar. (2012/1391SH). *Farhang-e Asātīr va Dāstānvārehā dar Adabiyāt-e Fārsī*. 1st ed. Tehran: Farhang Moaser.
- Zolfaghari, Hassan. (2008/1386SH). “Hovīyat-e Īrānī va Dīnī dar Zarmolmasalhā-ye Fārsī”. *Fasl-nāme-ye Motāleāt-e Melli*. Yaer 8. No.2. Pp. 27-53.
- _____ . (2008/1387SH). “Qahramānān-e Šāhnāmeḥ dar Zarbolmasalhā-ye Fārsī”. *Farhang-e mardom*. No. 24 and 25. Pp. 162-169.
- _____ . (2015/1394SH). *Zabān va Adabiyāt-e Āmme-ye Īrān*. Tehran: Samt.

The Mythological and Epic Themes in Common Proverbs of Fars Province

Meisam Zāre

Ph D. Candidate of Persian Language and Literature, Shiraz University

Zahrā Riyāhi Zamin

The Associate Professor of Persian Language and Literature, Shiraz University

Proverbs form a large part of a nation's culture and reflect the thoughts, tastes, customs and habits of a society. Myths and mythological beliefs are involved in the construction of proverbs. Proverbs, as an important part of folk culture, are rooted not only in history but also in ancient myths and religions. The present article, by using descriptive-analytical method, examines the epic themes and mythological beliefs - including the characters of *Shāhnāmeḥ*, dragon, Simorgh, water, fire, rooster, girl and numbers - reflected in the proverbs of Fars province. The results indicate that without establishing a link between proverbs and myths, accurate analysis cannot be achieved. The mythological themes in the proverbs of Fars province include rich concepts such as power, beauty, parentage, consciousness, fortune, luck, purity, and so on. The other results of the study are as follows: Rostam is the most important epic character of the proverbs; Naqqalan (the narrators) were influential in the formation of the proverbs; the themes of many of the proverbs are influenced by past beliefs and rituals; some of these beliefs, after the arrival of Islam in Iran, were harmonized with Islamic beliefs.

Keywords: Myth, Epic, Proverb, Fars Province, Theme.

*Email: meisamzare3750@yahoo.com

**Email: z.riahizamin@shirazu.ac.ir

Received: 2021/07/24

Accepted: 2021/09/24